**٧٢ - وحدت جمعية روح**

از حضرت بهاءالله ضمن تفسير حروف مقطعه قرآنيه است قوله الاعلی: "اذا فاشهد ... فی نفسک بانک انت فی حين الذی تسمع و کذلک تبصر و فی حين الذی تسمع و تبصر تنطق بما تريد بحيث لا يمنعک امر عن امر و لا يضدک فعل عن فعل کما انتم کذلک فی انفسکم تنظرون ... ثم اشهد فی نفسک بانک تحرک و تقوم و تنوم و تمشی بشئی واحد و هذا حقّ معلوم و معذلک يظهر منک الاسماء و الصفات کما انتم بکلّ ذلک فی انفسکم تبصرون و تذعنون و يظهر هذه الاسماء المختلفه و الصفات العديده باختلاف ما قدر فی نفوسکم و خلق فی ابدانکم لعل انتم الی معارج العرفان فی انفسکم تعرجون مثلا ما يقوم انت به فهو واحد لو انتم بکل الاسماء تسمونه او تذکرون و هو فی ذاته مجرد عن کلّ ما انتم به تتکلّمون او فی انفسکم اليه تشيرون و لکن بتوجهه الی محل السمع و اسبابه يظهر اثر و صفة و اسم لن يظهر من غيره و کذلک بتوجهه الی محل البصر و اسباب القدر فيه يظهر اثر و صفة اخری و هذا ما انتم به فی انفسکم تجدون و کذلک فی اللسان اذا يتوجه اليه يظهر النطق کما انتم تنطقون و هذا من توجهه الی اسباب الظاهرية فی هيکل البشرية و کذلک فی الباطن ببصر الباطن فاشهدون مثلا بتعلقه الی القلب و الکبد و الطحال و الرأس و غيره يظهر باختلاف هذه المقامات اسماء مختلفه کما انتم بالعقل و النفس و الفؤاد تسمّون."

و از آنحضرت در لوح رئيس است. قوله الاعلی: "ثم اعلم ان حياة ‌الانسان من الروح و توجه الروح الی جهة دون الجهات انه من النفس ... قل ان الروح و العقل و النفس و السمع و البصر واحدة فی ذاتها ولکن تختلف باختلاف الاسباب کما فی الانسان تنظرون ما يفقه به الانسان و يتحرک و يتکلّم و يسمع و يبصر کلّها من آية ربه فيه و انها واحدة فی ذاتها و لکن تختلف باختلاف الاسباب ان هذا لحقّ معلوم مثلا بتوجهها الی اسباب السمع يظهر حکم السمع و اسمه و کذلک بتوجهها الی الدماغ و الراس و اسباب اخری يظهر حکم العقل و النفس."

و در لوحی ديگر قوله الاعلی: "حال اگر گفته شود او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگوئی سمع است مشاهده ميشود که سمع بتوجّه باو مذکور و کذلک دون آن از کلّ ما يجری عليه الاسماء و الصفات که در هيکل انسانی موجود و مشهود است و جميع اين اسماء مختلفه وصفات ظاهره از اين آيه احديّه ظاههر و مشهود ولکن او بنفسها و جوهريّتها مقدّس از کلّ اين اسماء و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحت است."

و در لوحی ديگر قوله الاعزّ: "انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است فهرستی که در او مثال کلّ ما خلق فی الارض و السماء موجود روح چون از تقيدات عرضيه و شئونات ترابيّه فارغ شود جميع مراتب را سير نمايد هر چه فراغتش بيشتر سيرش تندتر و ثابت‏تر و صادقتر. اگر گفته شود که هيکل انسانی در مقامی ملکوت است هذا حقّ لا ريب فيه چه که مثال کلّ در او موجود و مشهود اگرچه بعضی او را عالم اصغر ناميده‏اند ولکن نشهد انه عالم کبير و تغيير و اختلاف آن بسبب اسباب اخری بوده و خواهد بود مثل تغيير ذائقه مريض که از شيرينی تلخی ادراک مينمايد اين تغيير در شيرينی احداث نشده بلکه ذائقه تغيير نموده."